



قطب‌نما

ضمیمه نوجوان

شماره ۶۴ - ۲۴ تیر ۱۴۰۰

نوجوان
باز



زهرا قربانی

پوشش روی ریل تاریخ

۴ روایت از مواجهه ایرانیان با مساله حجاب

لباس ارباب و رعیتی

[روز- خارجی- دشت]

عصر فرا رسیده است، جمعی از درباریان بالباس مبدل در کوچه پس کوچه های شهر قدم می زنند.

-تو هم آن دو دختر را می بینی؟

-آری، همان ها که مشغول بردن آب از روخانه اند؟

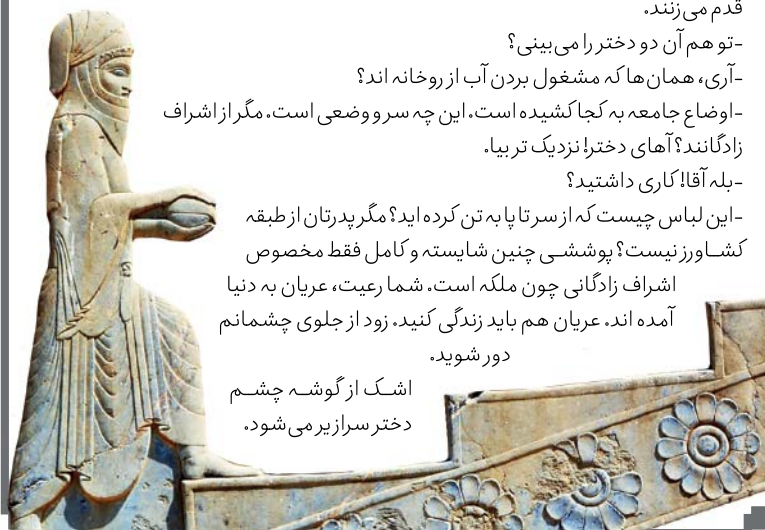
-اوضاع جامعه به کجا کشیده است، این چه سرو وضعی است، مگر از اشراف زادگانند؟ آهای دختر! نزدیک تر بیا.

-بله آقا! کاری داشتید؟

-این لباس چیست که از سرتا پا به تن کرده اید؟ مگر پدرتان از طبقه کشاورز نیست؟ پوششی چنین شایسته و کامل فقط مخصوص اشراف زادگانی چون ملکه است. شما رعیت، عریان به دنیا آمده اند، عریان هم باید زندگی کنید. زود از جلوی چشمانم دور شوید.

اشک از گوشه چشم

دختر سرازیر می شود.



ایرادهای بنی اسرائیلی!

مدتی است که حضرت رسول (ص) قواعد حجاب را میان مردم بیان کرده اند. دو گروه به ایشان معترض شده اند. یکی اهل کتاب افراطی.

-ای محمد! ما اهل کتابیم. چطور می توانی پوششی چنین بنین باز و برهنه را بر زنان مناسب بدانی در حالی که حجابی برتر در نزد جوامع ما رعایت می شد و می شود و این بی حجابی برای زنان، حکم بی دینی است! و دیگر دسته معترض، اعراب تازه مسلمان بودند که بهانه های تازه آوردند. -یا رسول!... آیا این پوشش را سلمان به شما پیشنهاد کرده است؟ زیرا که ما این پوشش را در ایران دیده ایم و این یک پوشش ایرانیست و چرا اعراب باید از مجوسان الگو برداری کرده و پوشش آنها را برای زنان خود اختیار نمایند.



بال خونی کبوتر!

[روز- خارجی- راه آهن ترکیه- سال ۱۳۱۳]

رضا خان روبه روی آتاتورک ایستاده است. آتاتورک: از این که دعوت را قبول کرده و تشریف آوردید خوشحال و بختیارم.

رضا شاه: من خیلی خوشبختم از این که آرزوی دیرینه دیدار شما به حقیقت پیوست.

آتاتورک: خیلی ممنونم دوستی ما از خیلی زمان های پیش است یعنی از سال های دور بین ما دوستی وجود دارد اما این ملاقات از نزدیک بانی تحکیم بیشترین دوستی خواهد شد.

رضا شاه: بله همین طور است، شاید اگر غفلتی هم رخ داده از این به بعد جبران می شود. آتاتورک: هیچ شکی نیست ما هم با تمامی کشورمان با عقیده شما موافقیم. تشریف فرما شوید.

بعد از حدود ۴۰ روز رضا خان به ایران برگشت. در ذهن افکاری داشت....

[ظهر- مشهد- آستان قدس رضوی، صحن گوهرشاد]

مردم در حرم بست نشسته اند. مدتی است شهربانی چادرو نقاب از سر و روی زنان بر می دارد. روحانیون و مردم معترض شده اند. کشف حجاب آن هم در شهر مشهد، اعتراض علمای قم را نیز به همراه داشته است. خبر بست نشینی مردم در حرم علی بن موسی الرضا به رضا شاه می رسد، به مأموران نظامی مشهد دستور صریح می دهد که اگر تا فردا صبح، مردم بست نشسته را پراکنده ن سازند، به بالاترین مجازات نظامی گرفتار خواهند شد. مردم اما بر اعتراض خود اصرار دارند.

-سرهنگ! به سرعت اطراف را محاصره کنید. دستور از بالا آمده.

-سربازان را اعزام کرده ایم قربان. اجازه شلیک می دهید؟

-شلیک؟! [صبح فردا- خارجی- اطراف صحن]

بال کبوترها خون آلود است....



سوغات فرنگ

[روز- داخلی- حیاط عمارت]

برای میرزا خبر آورده اند، دختری در راه ایران است.

-خانم! گارچی را خبر کن. به دروازه شهر می رویم. ضمناً امشب مهمانی پاگشا داریم. به خدمت کاران بگو حواسشان را جمع کنند. به ملا احمد هم بگو تشریف بیاورند. سفره آقا ابوالفضل پهن می کنیم، به شکرانه برگشت دخترمان....

[عصر- خارجی- دروازه شهر]

میرزا و همسرش روبه روی دروازه ایستاده اند. هر چه چشم چشم می کنند خبری از دختر نیست. ناگهان دختری کلاه به سر با عجله به سمتشان می آید.

-سلام. شما خانواده جبران هستید. جبران خیلی از شما برایم می گفت. خوشحالم می بینمتان. جبران آن طرف منتظر شماست.

پوشش دختر کلاه به سر، میرزا را به تعجب واداشته است. خانواده با عجله به سمت جبران می روند. جبران پدر و مادر را در آغوش می گیرد.

-سلام آقا جون! سلام نه! خوبید. آخ نمی دونید چقدر دلم براتون تنگ شده بود. هوای فرنگ دل آمارو بدجوری می گیره.

-خوش آمدی دخترم. همه ما منتظرت بودیم. تلخی سال های دوری به شیرینی این لحظه درا

[شب- داخلی- شبستان عمارت]

مهمانی میرزا تمام شده. خانوم خانه، آخرین مهمان بدرقه می کند. میرزا اگرچه از آمدن دخترش خوشحال است اما بهیچ در چشمانش دیده می شود.

-بابا! من برم استراحت کنم. مسیری زیادی برای برگشت به وطن طی نموده ام. فردا کلی از خاطرات فرنگ را برایتان می گویم. راستی امشب نشد چمدانم را باز کنم. حتی نمی توانید تصور کنید چه سوغاتی هایی برایتان آورده ام.

-باشه عزیزم. شبت بخیر

میرزا به سمت رختخواب می رود. چشمش به رخت آویز اتاق افتاده. به کلاه فرنگی دخترش زل می زند. روزی را که با دو دست چارقد به فرنگ بدرقه اش کرد از یاد نمی برد. این کلاه، تلخ ترین سوغات دختر برای میرزا بود....

سند برگ سبز و سند کمپانی پژو
۴۰۵ مدل ۱۳۷۶ رنگ ذغالی شماره
موتور 22527604579 شماره شاسی
76307722 به نام رحمت رضائی
مژدهی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

بدینوسیله اعلام می گردد، پروانه بهداشتی
ساخت شرکت شیرین چشمه گیلان
به شماره ۴۷/۱۴۲۵۲ مفقود گردیده و از
درجه اعتبار ساقط می باشد.

مدرک فارغ التحصیلی اینجانب شکوه نافلی شهرستانی فرزند
مصطفی به شماره شناسنامه ۱۲۷۰۵۰۴۲۱۵ صادره از اصفهان
در مقطع کارشناسی رشته مهندسی معماری صادره از واحد
دانشگاهی آزاد اسلامی اردستان با شماره ۱۵۹۱۱۷۷۰۰۳۹۲
مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد. از یابنده تقاضا می شود اصل
مدرک را به نشانی: استان اصفهان، اردستان، بلوار دانشجو، جاده
آستانه اردستان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردستان ارسال نماید.

سند برگ سبز پراید مدل ۱۳۸۷ رنگ
مشکی شماره موتور 2361761 شماره
شاسی S1412287730811 به نام زهرا
روحی چوکامی مفقود گردیده و فاقد
اعتبار است.